

جستاری در ایمان و یقین*

آیت‌الله علامه محمدتقی مصباح

چکیده

در جلسه قبل، نخستین نشانه‌های شیعیان واقعی را بررسی کردیم، که عبارت‌اند از: توانمندی و نیرومندی در دین، و دوراندیشی و نرم‌خویی در روابط با مردم. اکنون نشانه‌های دیگر را بررسی می‌کنیم. به فرموده امیرمؤمنان علیؑ، نشانه دیگر شیعیان «إِيمَانًا فِي يَقِينٍ»؛ «ایمان و اعتقادشان در مرحله یقین و منزله از شک و تردید است» می‌باشد.

ایمان، درجاتی دارد که نخستین درجه آن، در همه شیعیان و پیروان اهل بیتؑ وجود دارد؛ اما هرچه درجات ایمان بالا می‌رود، شمار شیعیانی که در آن درجات قرار دارند، کاهش می‌یابد. یکی از درجات عالی ایمان، یقین است که به مؤمنان ممتاز و شیعیان واقعی اختصاص دارد. آنچه در پی می‌آید بحث پیرامون حقیقت ایمان، حقیقت یقین، نشانه‌های یقین، عوامل پیدایش یقین، عوامل کاهنده یقین و ارتباط ایمان با یقین می‌باشد که به‌اجمال مطالبی در این عرصه بیان شده است.

کلیدواژه‌ها: ایمان، یقین، ماهیت ایمان و یقین، مقام تسلیم و رضا.

ماهیت ایمان و یقین و مراتب آن دو

در بسیاری از آیات و روایات جایگاه و ارزش ایمان، فراتر از اسلام معرفی شده است؛ از جمله خداوند در یکی از آیات قرآن می‌فرماید: «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...» (حجرات: ۱۴)؛ بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آوردیم. بگو ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌هایتان داخل نشده است.

گروهی از عرب‌های بادیه‌نشین خدمت رسول خدا ﷺ رسیدند و بر آن حضرت منت نهادند و گفتند که ما ایمان آورده‌ایم. خداوند به آنها فرمود که شما اسلام آورده‌اید و هنوز ایمان نیاورده‌اید و ایمان در دل‌های شما داخل نشده است. خداوند، اسلام آنها را تأیید کرد؛ زیرا اسلام به معنای تسلیم‌شدن و گردن نهادن است که با زبان و اعضای بدن حاصل می‌شود. تسلیم‌شدن با زبان، با اقرار به شهادتین حاصل می‌گردد و تسلیم‌شدن با دیگر اعضاء، با انجام دستورات خداوند انجام می‌پذیرد، اما ایمان در صورتی حاصل می‌شود که انسان افزون بر تسلیم ظاهری، به حقانیت آنچه بر زبان جاری، و بدان عمل می‌کند، اعتقاد قلبی داشته باشد. پس ایمان، عقد و اعتقاد قلبی، و فراتر از اسلام ظاهری است. البته کسی که دلش به نور ایمان نورانی گردد، اسلام او واقعی و حقیقی خواهد بود. اسلام ظاهری در مقابل ایمان واقعی قرار دارد و اسلام منافقان و کفرباطنان، یعنی کسانی که تظاهر به اسلام می‌کنند، ظاهری است، و ملاک ورود به جرگه مسلمانان و برخورداری از حقوق آنان همان اسلام ظاهری است؛ اما اسلام واقعی مساوی با ایمان واقعی است. البته ایمان، مراتب و درجاتی دارد که درجات عالی آن برای اهل تقوا و یقین حاصل می‌شود. درباره برتری ایمان از اسلام و مراتب ایمان، روایتی از ابوبصیر وجود دارد. او می‌گوید: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، الْإِسْلَامُ دَرَجَةٌ؟» قَالَ: «قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: «وَالْإِيمَانُ عَلَى الْإِسْلَامِ دَرَجَةٌ؟» قَالَ: «قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: «وَالْتَّقْوَى عَلَى الْإِيمَانِ دَرَجَةٌ؟» قَالَ: «قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: «وَالْيَقِينُ عَلَى التَّقْوَى دَرَجَةٌ؟» قَالَ: «قُلْتُ نَعَمْ. قَالَ: «فَمَا أُوتِيَ النَّاسُ أَقَلَّ مِنَ الْيَقِينِ وَإِنَّمَا تَمَسَّكْتُمْ بِأَدْنَى الْإِسْلَامِ فَإِيَّاكُمْ أَنْ يَنْفَلِتَ مِنْ أَيْدِيكُمْ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۲، ح ۴)؛ امام صادق ﷺ به من فرمود: ای ابامحمد، اسلام یک درجه است؟ گفتم: آری. فرمود: و ایمان یک درجه فراتر از اسلام است؟ گفتم: آری. فرمود: و تقوا یک درجه فراتر از ایمان است؟ گفتم: آری. فرمود: و

یقین یک درجه فراتر از تقواست؟ گفتم: آری. فرمود: به مردم چیزی کمتر از یقین داده نشد و شما به پایین‌ترین درجه اسلام تمسک کرده‌اید؛ مبادا از چنگتان بپرد و خارج گردد. مقصود در این فقره، امام، شیعیانی است که ایمانشان ضعیف است و بهره‌ای از تقوا و یقین ندارند. حضرت این گروه را از خطر از دست‌دادن عقاید پرهیز می‌دهند.

براساس این روایت همه مسلمانان مؤمن نیستند و همه مؤمنان نیز باتقوا نیستند؛ فقط برخی پرهیزکاران به عالی‌ترین مرتبه ایمان که یقین است دست یافته‌اند. همچنین یقین نیز مراتبی دارد: علم‌الیقین، عین‌الیقین و حق‌الیقین. خداوند درباره مرتبه اول و دوم می‌فرماید: «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ... ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ» (تکواثر: ۷۵)؛ هرگز چنین نیست اگر علم‌الیقین داشتید... سپس آن [دوزخ] را به عین‌الیقین درمی‌یابید. یقین، اعتقاد قطعی مطابق با واقع است که تردیدی در آن راه ندارد و مرتبه اول آن، یعنی علم‌الیقین، عبارت است از قطع و باور به چیزی بی‌آنکه حقیقت آن را درک کرده باشد؛ مانند کسی که آتش را ندیده است، اما با دیدن دود بر وجود آتش استدلال می‌کند. مرتبه دوم یقین، یعنی عین‌الیقین با مشاهده عینی حاصل می‌شود؛ مانند کسی که به‌وضوح آتش را می‌بیند و این‌گونه به وجود آتش یقین می‌کند؛ اما بالاترین مرتبه یقین، حق‌الیقین است که با درک کامل متعلق یقین به‌دست می‌آید؛ مانند کسی که درون آتش قرار می‌گیرد و می‌سوزد و این‌گونه به وجود آتش یقین می‌یابد. پس عالی‌ترین مرتبه یقین با شهود و درک کامل متعلق یقین حاصل می‌شود. امیرمؤمنان ﷺ به این مرتبه یقین دست یافته بود؛ و از همین رو فرمود: «لَوْ كُشِفَ الْعَطَاءُ مَا أزدَدْتُ يَقِينًا» (مجلسی، بی‌تا، ج ۸۷، ص ۳۰۴، ب ۸۱، ح ۸۵)؛ اگر حجاب و پرده از برابر من کنار روند، بر یقین من افزوده نمی‌شود.

یقین و معرفت امیرمؤمنان ﷺ به خداوند، آخرت و ملکوت، عالی‌ترین درجه و مرتبه یقین بود. از این رو حضرت فرمود که اگر حجاب و پرده این جهان از برابر من کنار رود تغییری در معرفت من به‌وجود نمی‌آید و بر آن افزوده نمی‌شود. از این سخن به دست می‌آید که یقین مراتبی دارد و کسانی که به عالی‌ترین مرتبه یقین دست نیافته‌اند، با کنار رفتن حجاب‌ها یقینشان افزایش می‌یابد.

در کتاب‌های کلامی درباره مفهوم و متعلق ایمان به‌تفصیل

قطع و یقین برای خود معتبر شمارد و براساس آن عمل کند. با توجه به اینکه با ظن حاصل از ایمان، مانند علم و یقین معامله می‌شود، گاهی در قرآن به جای علم، ظن به کار رفته است؛ مثلاً خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره: ۴۶)؛ آنان که می‌دانند دیدارکنندهٔ پروردگار خویش‌اند و به‌سوی او بازمی‌گردند.

علامه طباطبائی، دربارهٔ کاربرد ظن به‌جای علم و یقین در این آیه می‌فرماید: در اینجا با اینکه مورد، مورد یقین است؛ زیرا عقیده به معاد باید از روی یقین و جزم باشد، نه ظن و گمان، همان‌طور که خدا می‌فرماید: «وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ» (بقره: ۴) تعبیر به ظن شده است. ممکن است وجهش این باشد که حالت خشوع با ظن و گمان به آخرت شروع می‌شود. توضیح اینکه در علوم که تدریجاً برای انسان حاصل می‌شود، نفس، درجاتی را طی می‌کند تا به مرحلهٔ قطع و یقین برسد، ابتدا توجه و شک پیدا کرده و کم‌کم یکی از دو طرف در نزد او ترجیح می‌یابد و همین‌طور احتمالات مخالف تدریجاً از بین می‌رود تا علم و قطع برای انسان حاصل گردد. این‌گونه علوم اگر مربوط به یک موضوع وحشتناک که موجب اضطراب و خشوع دل است باشد، از همان وقتی که یکی از دو طرف بر دیگری ترجیح پیدا می‌کند تأثیر خود را می‌بخشد و قبل از آنکه یقین و قطع حاصل شود، حال وحشت و اضطراب به انسان دست می‌دهد؛ بنابراین تعبیر به ظن، در اینجا به‌جای یقین، اشاره به این است که برای حصول خشوع در انسان کافی است که متوجه شود خدایی دارد که ممکن است به‌سوی او بازگردد و او را ملاقات کند (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱۰، ص ۲۰۱ و ۲۰۲).

نقش وسوسه‌ها و شبهات و رفتار زشت در زوال ایمان

وقتی ظن، قوی باشد و احتمال خطای آن اندک، آن ظن، معتبر است و می‌تواند چون علم، مبنای عمل قرار گیرد. شاید بتوان گفت نود درصد رفتارهای ما بر ظنات مبتنی است، اما ایمانی که به پایهٔ یقین نرسیده و مبتنی بر ظن قوی است، آسیب‌پذیر می‌باشد. از این‌رو بسیاری از مؤمنان با اینکه انسان‌های متعهد و پایبند به احکام الهی هستند و واجبات و تکالیف الهی را انجام می‌دهند و حتی مستحبات را نیز به‌جا می‌آورند، وقتی در معرض وسوسه‌های شیطانی قرار می‌گیرند و در دانشگاه یا جامعه شبهه‌انی به آنها القا می‌شود،

بحث شده است. ایمان از مباحث اساسی مکاتب کلامی، مانند مکتب معتزله، عدلیه و اشعریه است؛ اما بحث ما بیشتر جنبهٔ عملی دارد؛ یعنی با بحث دربارهٔ ایمان و یقین، می‌خواهیم در درونمان تحولی ایجاد کنیم و از آلودگی‌ها و تاریکی‌های دل خویش بکاهیم. یقین، واژه‌ای است که در زبان عربی و فارسی به کار می‌رود و معنای آن در هر دو زبان یکسان است. از نظر عرف، تفاوت معنای آن با علم این است که علم بر ظن قوی نیز اطلاق می‌شود. از این‌رو در شرع، دلیل ظنی قوی اطمینان‌آور، حجت قلمداد شده است و به آن دلیل علمی اطلاق می‌گردد؛ اما شک و تردید به یقین راه نمی‌یابد و هرگاه انسان به چیزی یقین یافت، احتمال خلاف نمی‌دهد؛ یعنی حتی یک‌درصد احتمال خلاف در یقین راه ندارد.

یکی از تقسیمات یقین، تقسیم آن به یقین منطقی و یقین روان‌شناختی است. یقین منطقی با قیاس و برهان منطقی به‌وجود می‌آید. مثلاً، وقتی قیاس شکل اول از مقدمات یقینی تشکیل گردد، نتیجهٔ آن قیاس، قطعی و یقینی خواهد بود و عقلاً و منطقی‌توان در آن تشکیک کرد. البته تحصیل یقین منطقی ملازم با یقین روان‌شناختی نیست. ممکن است انسان با برهان منطقی به چیزی یقین یابد، اما قلباً نتیجهٔ آن برهان منطقی را باور نداشته باشد. یقین روان‌شناختی اصطلاحی اخص از اصطلاح اول نیز دارد و در آن افزون بر آنکه احتمال خلاف راه ندارد، بلکه زوال‌ناپذیر است. یقین روان‌شناختی، یعنی شرایط روحی و روانی انسان به‌گونه‌ای است که به‌مطلبی صرف‌نظر از دلیلش باور و یقین یابد و دربارهٔ آن هیچ شک یا شبهه‌ای نداشته باشد. حتی ممکن است یقین روان‌شناختی با دلیل سست و غیرمنطقی حاصل گردد؛ پس یقین روان‌شناختی با شرایط خاص روانی به‌دست می‌آید و ممکن است دلیل منطقی نیز نداشته باشد.

مفهوم برتری یقین بر ایمان

وقتی گفته می‌شود مرتبهٔ یقین فراتر از مرتبهٔ ایمان است، یعنی یقین، ایمانی قوی‌تر از ایمان عام است. ایمان عام با ظن و دلیل غیرقطعی نیز به‌وجود می‌آید. ایمان، باوری است که فرد آن را اختیاری به‌دست می‌آورد؛ و با التزام و عمل به لوازم آن قوام می‌یابد. ممکن است این ایمان و باور با دلیل ظنی و مقدمات ظنی به‌وجود آید و کسی که این ایمان و باور برای او حاصل شد، آن را همچون

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲)؛ همانا مؤمنان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هاشان [از عظمت یا بیم عقوبت او] ترسان گردد و چون آیات او بر آنان خوانده شود، بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگارشان توکل کنند.

یکی از جلوه‌های عمل مؤمنانه این است که وقتی انسان مؤمن، آیات الهی را می‌شنود، با گوش جان بدن‌ها گوش فرامی‌دهد؛ یعنی نه تنها به لحن و الفاظ قرآن توجه دارد، بلکه به معانی آنها نیز توجه می‌کند و به آنها می‌اندیشد. او هنگام شنیدن آیات قرآن، خود را مخاطب خداوند می‌یابد و در برابر عظمت خداوند خاشع و خاضع می‌گردد. آری، عمل مؤمنانه باعث رشد و تعالی ایمان می‌شود و آن را به سرحد یقین می‌رساند که در آن صورت شبهات و وسوسه‌ها نمی‌توانند اثری بر قلب مؤمن داشته باشند؛ زیرا لازمه ایمان، عمل مبتنی بر ایمان و مداومت بر آن است. اگر از فرد مؤمن گناه صغیره‌ای سرزند، فوری توبه می‌کند و نمی‌گذارد گناهان او انباشته، و باعث تضعیف ایمان او شود.

متعلق ایمان و یقین

پس از بحث درباره چستی ایمان و یقین، سخن درباره متعلق ایمان و یقین به میان می‌آید. برای شناسایی متعلق‌های ایمان و یقین باید به آیات و روایات مراجعه شود و البته در این باره باید از مباحث عقلی نیز سود جست. از آنجاکه در فرهنگ اسلامی محور ایمان و یقین، ایمان به الله است، می‌توان گفت همه متعلقات ایمان، به الله بازگشت دارد. تعلق ایمان به خدا در چند بُعد شناسایی و بررسی می‌شود که عبارت‌اند از:

۱. ایمان به اصل وجود خداوند و یکتایی و بی‌همتایی او؛
۲. ایمان به صفات ثبوتیه و صفات جمال و کمال خداوند؛
۳. ایمان به صفات سلویه و جلال خداوند؛
۴. ایمان به افعال الهی.

این اقسام، فروع و شاخه‌های ایمان به خداوندند. دیگر متعلقات ایمان همه به افعال الهی بازمی‌گردند. مثلاً یکی از متعلق‌های ایمان، نبوت و رسالت است و چون خداوند پیامبران را می‌فرستد، ایمان به نبوت، ایمان به یکی از افعال الهی به‌شمار می‌آید. همچنین خداوند، معاد و قیامت را برپا، و در آن روز بندگان را زنده می‌کند و به آنها پاداش می‌دهد یا آنان را به کیفر اعمالشان می‌رساند؛ پس ایمان به معاد نیز

بخصوص هرگاه مکرر با شبهه‌ها مواجه می‌شوند، در اعتقادات و باورهای دینی خود شک می‌کنند و ایمان آنها متزلزل می‌گردد؛ زیرا ایمانشان یقینی نیست.

می‌توان گفت دو خطر فراروی ایمان قرار دارد که سبب سستی و زوال آن می‌شوند: خطر نخست، وسوسه‌ها و شبهه‌ها هستند؛ و خطر دوم، سستی در عمل کردن به ایمان و باورهای اعتقادی است؛ زیرا افزون بر آنکه معرفت مقوم ایمان است و اگر معرفت فرد متزلزل شود، ایمان او نیز متزلزل خواهد گشت، عمل و رفتار براساس ایمان نیز مقوم ایمان و عامل پایدارنده ایمان به‌حساب می‌آید. پس اگر کسی به اسلام و تکالیف الهی، مانند نماز ایمان داشت، و باور داشت که نماز واجب است، اما در اقامه نماز سستی، و بر انجام گناه مداومت کرد، همچنین از کردار زشت خود توبه نکرد، یعنی درواقع روزبه‌روز میزان گناهان او افزایش یافت، به مرحله‌ای می‌رسد که کاملاً ایمان از او سلب می‌گردد؛ چنان که خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ آسَأُوا السُّوءِ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (روم: ۳۰)؛ سپس سرانجام کسانی که کارهای بد کردند این شد که آیات خدا را دروغ انگاشتند و آنها را استهزا می‌کردند. پس حتی اگر شک یا شبهه‌ای به ایمان فرد راه نیابد و اعتقادات با برهان و دلیل برای انسان ثابت گردند، اصرار بر گناه و تکرار آن، ایمان را تضعیف می‌کند و در نهایت باعث زوال ایمان می‌شود.

نقش معرفت و عمل صالح در تقویت ایمان

طبیعی است معرفت و عمل می‌توانند باعث تقویت و رشد ایمان گردند؛ همان‌گونه که کاستی در آنها سبب تضعیف ایمان می‌شود؛ یعنی کسی که ایمانش با ۸۵ درصد احتمال، و با ظنی قوی شکل گرفته است، اگر معرفتش را افزایش دهد و درپی دلایل محکم و قوی باشد تا با آنها شک و شبهه را بزدايد و این‌گونه معرفت و ایمان خود را به مرحله قطع و یقین برساند، ایمانش مستحکم و ریشه‌دار می‌گردد؛ آن‌گاه شبهات و وسوسه‌ها نمی‌توانند به آن آسیب برسانند. همچنین اگر فرد، اعمال مؤمنانه خود را افزایش دهد و از گناه و معصیت و رفتار خلاف ایمان بپرهیزد، ایمانش تقویت می‌گردد. خداوند درباره نقش رفتار مؤمنانه و شایسته در افزایش ایمان می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ

چاپلوسی می‌کنند و به تزویر و فریب و نیرنگ متوسل می‌شوند. از گرفتن یا دادن رشوه و رباخواری باکی ندارند. اگر از آنها بپرسی مگر خداوند روزی‌دهنده نیست؟ همه می‌گویند روزی دست خداست و به‌ندرت کسی یافت می‌شود که منکر رازقیت خداوند باشد. این گروه ادعا می‌کنند به خداوند و قرآن اعتقاد و ایمان دارند؛ اما ایمانشان به قدری ضعیف است که تأثیری بر زندگی آنها ندارد و در واقع رفتارشان با کسی که رازقیت خداوند را قبول ندارد، یک‌سان است. البته همین افراد، که ایمانشان ضعیف است، در وضعیت دشوار و هرگاه دستشان از عوامل و اسباب مادی و دنیوی کوتاه، و درمانده می‌شوند خدا را صدا می‌زنند و از او می‌خواهند که آنان را از هلاکت نجات دهد. این توجه به خداوند، در آن حالت بحرانی، نشان‌دهنده وجود ایمان ضعیف آنان به خداوند است. قرآن درباره توجه افراد سست‌ایمان در شرایط سخت به خدا می‌فرماید: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵)؛ و چون در کشتی سوار شوند خدای را با اخلاص و پاکدینی [یکتاگرایی] بخوانند، و چون به‌سوی خشکی برهاندشان، آن‌گاه شرک می‌ورزند.

پس ایمان به صفات خداوند و از جمله ایمان به صفت رزاقیت خداوند در صورتی منشأ اثر خواهد بود و در زندگی ما نمود عملی و رفتاری خواهد داشت که به سرحد یقین برسد و انسان با همه وجود آنها را باور کند.

مقام تسلیم و رضا، رهاورد باور به قضا و قدر

اگر کسی قضا و قدر الهی را باور داشت و یقین داشت که تدبیر امور عالم و از جمله تدبیر زندگی‌اش به‌دست خداست و اوست که سرنوشت ما را رقم می‌زند و این عالم حساب و کتاب دارد و با اراده و مشیت خداوند اداره می‌شود و کاری، خارج از مسیر اراده خداوند به‌انجام نمی‌رسد، تسلیم اراده و تدبیر خداوند می‌گردد، چنین کسی در وضعیت سخت و دشوار و هنگام مواجهه با گرفتاری‌ها، ناشکیبایی نمی‌کند و از آنچه رخ می‌دهد راضی است و بر خداوند توکل می‌کند. «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ

ایمان به یکی از افعال الهی است و از آنجاکه یقین، مرتبه کامل ایمان است، متعلق یقین، همان متعلق ایمان خواهد بود؛ یعنی یقین، به خداوند و صفات ثبوتیه و سلبيه و افعال الهی تعلق می‌گیرد.

نقش ایمان واقعی و باورداشت خدا و صفات او در رفتار انسان

یکی از صفات سلبيه خداوند که ما باید بدان ایمان داشته باشیم، محل و مکان نداشتن اوست. خداوند، مجرد است و نیازمند مکان نیست. لازمه مکان نداشتن خداوند، احاطه خداوند بر همه هستی و حضور او در همه جا و از جمله پیرامون ماست. ما معتقدیم که خداوند همه جا حضور دارد و شاهد رفتار ماست و حتی بر این اعتقاد خود استدلال نیز می‌کنیم؛ اما در واقع به این حقیقت ایمان نداریم و بر اثر نداشتن درک درست از حضور خداوند، آن اعتقاد در رفتار ما تأثیر ندارد. در نتیجه گناه می‌کنیم. گناه کردن نشان‌دهنده ضعف ایمان و یقین نداشتن به حضور خداوند است؛ زیرا اگر کسی به حضور خداوند یقین داشته باشد، گناه نمی‌کند؛ مانند کسی که می‌داند دست‌زدن به سیم برق برای او خطرآفرین است. از این‌رو به سیم برق دست نمی‌زند. بسیاری به حاکمیت خداوند و استناد همه امور به اراده و مشیت او اعتقاد و ایمان دارند؛ اما این ایمان و اعتقاد تأثیری در رفتار آنها ندارد. طبیعی است کسی که ایمانش ضعیف است و به یقین نرسیده، و آثار و نتایج ایمان و اعتقادش در رفتارش بروز نمی‌یابد، شیعه واقعی به‌شمار نمی‌آید. شیعه واقعی کسی است که به خداوند و صفات و افعال او از جمله حضور و نفوذ اراده و مشیت او یقین دارد و جلوه‌ها و آثار این یقین در رفتارش نمایان است.

یکی از افعال الهی که ما بدان ایمان و اعتقاد داریم، رازقیت خداوند است. صفتی که در جای‌جای قرآن بدان اشاره شده است. از جمله خداوند می‌فرماید: «... وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (بقره: ۲۱۲)؛ و خداوند هر که را خواهد بی‌شمار روزی می‌دهد. هر مسلمان مؤمن به قرآن، به رازقیت خداوند اعتقاد دارد و می‌داند، آنچه قرآن می‌فرماید حق است. باین‌همه برخی چنان رفتار می‌کنند که گویا خداوند روزی‌دهنده آنها نیست. برای تأمین زندگی خود به هر دری می‌زنند و حتی از راه حرام می‌کوشند زندگی‌شان را تأمین کنند و با سوءاستفاده از بیت‌المال و دزدی، اموالی را برای خود فراهم آورند. برای رسیدن به دنیا، تملق و

عِنْدَنَا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ حَسْرَةً فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (آل عمران: ۱۵۶)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، مانند کسانی مباشید که کافر شدند و دربارهٔ برادرانشان که به سفر یا به جنگ رفته بودند [و مردند یا به شهادت رسیدند] گفتند: «اگر نزد ما بودند نمی‌مردند و کشته نمی‌شدند» تا خدا آن را دریغ و اندوهی کند در دل‌هایشان [یعنی ای مؤمنان مانند کافران فکر نکنید و تحت تأثیر سخنان آنان قرار نگیرید که به جهاد یا سفر در راه خدا نروید و آنها به مقصد پلید خود برسند، بلکه بروید تا حسرت رسیدن به هدفشان بر دل‌هایشان بماند] و خداست که زنده می‌کند و می‌میراند و خدا بدان چه می‌کنید بیناست.

برخی کسانی که به یقین دست نیافته‌اند و ایمانشان ضعیف است و درک درستی از افعال الهی و از جمله قضا و قدر الهی ندارند، همان‌گونه که به راحتی دربارهٔ موضوعات عادی و مسائل سیاسی اظهار نظر می‌کنند، دربارهٔ مسائل مهمی، مانند قضا و قدر نیز اظهار نظر می‌کنند و چون می‌پندارند لازمهٔ قضا و قدر جبر و بی‌ثمر بودن فعالیت‌های انسان است، آن را انکار می‌کنند. در مقابل برخی بدون تدبیر آن را می‌پذیرند و برای توجیه آن مطالبی سست و بی‌پایه بیان می‌کنند؛ در صورتی که اگر انسان در این زمینه‌ها به معرفت کامل و یقین دست یابد، تردیدی در افعال الهی نخواهد داشت. کسی که به مقام یقین رسیده است، برای رفع نیازمندی‌هایش، و برای دفع خطرات و بلاها از خود می‌کوشد و به کسب علم و دانش نیز می‌پردازد؛ اما بر این باور است که خداوند او را به خود وانهاده، و از او حمایت می‌کند و در همه حال بر خداوند توکل می‌کند: «وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (مائده: ۲۳)؛ و اگر ایمان دارید پس بر خدا توکل کنید.

ارکان ایمان و یقین

الف) توکل بر خداوند

رکن اول ایمان و یقین، توکل بر خداوند است. کسی که به مقام یقین رسیده، هر قدر از دستش برمی‌آید وظایفش را انجام می‌دهد؛ اما نیک می‌داند که توان و نیروی او محدود است و حتی این نیروی اندک نیز با مشیت خداوند کارگر خواهد بود. او در راستای وظیفه‌ای که بر عهده‌اش نهاده شده است، می‌کوشد و با این باور که خداوند همهٔ کارها را سامان می‌دهد، بر وی توکل می‌کند.

أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ» (سجده: ۵۴)؛ خداست، آن که آسمان‌ها و زمین و آنچه را میان آنهاست در شش روز [دوره] بیافرید، آن گاه بر عرش [مقام فرمانروایی بر جهان] استیلا یافت. شما را جز او هیچ سرپرست و کارسازی و هیچ شفيعی نیست. آیا یاد نمی‌کنید و پند نمی‌گیرید؟ کار [وحی یا کار دنیا] را از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس [آن کار] به سوی او بالا می‌رود، در روزی که اندازهٔ آن هزار سال است از آنچه شما می‌شمرد.

پس از شکست ظاهری مسلمانان در جنگ احد، منافقان و افراد سست‌ایمان که تدبیر و قضا و قدر خداوند را باور نداشتند، دربارهٔ کسانی که در آن جنگ شهید شدند می‌گفتند که اگر آنان با ما مشورت می‌کردند و با صلاح دید ما در آن جنگ شرکت نمی‌کردند، کشته نمی‌شدند؛ اما خداوند می‌فرماید که شهادت آنان قضای الهی بود و حتی اگر آنان در جنگ هم شرکت نمی‌کردند و در بستر می‌آرمیدند نیز، تغییری در قضای الهی رخ نمی‌داد. خداوند می‌فرماید: «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ بَعْدِ الْغَمِّ أَمْنَةً نَّعَاسًا يَعْنِي طَائِفَةً مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (آل عمران: ۱۵۴)؛ سپس از پی آن غم، ایمنی و آرامش بر شما فرستاد که گروهی از شما را خوابی سبک فرا گرفت، و گروهی که در اندیشهٔ خویشتن بودند، به خدا گمان ناروا داشتند، گمان دوران جاهلیت. می‌گویند: «آیا ما را در تدبیر کارها سهمی هست؟» بگو: «همهٔ کارها با خداست». در دل‌های خویش چیزی را نهان می‌دارند که برای تو آشکار نمی‌کنند. می‌گویند: «اگر ما را در تدبیر این کار سهمی بود در اینجا کشته نمی‌شدیم». بگو: «اگر در خانه‌های خود [هم] بودید، کسانی که کشته‌شدن بر آنان نوشته شده بود، بی‌گمان به سوی بسترهای مرگشان بیرون می‌آمدند [تا آنچه خدا می‌داند بشود] و تا خدای آنچه در سینه‌های شماست بیازماید»، و آنچه را که در دل‌های شماست پاک کند و بی‌الاید؛ خداوند بدان چه در سینه‌هاست [نیت‌ها] داناست.

سپس خداوند می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَقَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ إِذَا ضَرَبُوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غُزًى لَوْ كَانُوا

انجام می‌دهد و اگر کاری را حرام دانست، آن را انجام نمی‌دهد؛ اما آنان که به یقین و ایمان کامل دست نیافته‌اند، کاملاً مطیع و تسلیم فرمان‌های الهی نیستند.

حتی مشاهده می‌شود برخی افراد متدین و مؤمن، پاره‌ای از احکام اسلامی را قبول ندارند. مانند برخی زنان متدین و مقید به انجام واجبات و حتی برخی مستحبات، تعدد زوجات را قبول ندارند، بآنکه اسلام آن را جایز دانسته است. چنین کسانی چون حکمت برخی احکام الهی، از جمله تعدد زوجات را نمی‌دانند، و در دل آن را نمی‌پذیرند، اگر کسی به ربوبیت تشریحی خداوند یقین داشته باشد، همه احکام و دستورهای الهی را می‌پذیرد و اگر برخی از حکمت‌های احکام الهی را نمی‌داند باید چهل خود را برطرف کند و با حکمت‌های آنها آشنا شود و در هر صورت نباید آن احکام را رد کند؛ زیرا نپذیرفتن احکام خداوند ایمان انسان را سست و متزلزل می‌گرداند.

ج) رضا به قضای الهی

رکن سوم ایمان کامل و یقین، راضی بودن به قضای الهی هنگام مواجهه با سختی‌ها، مشکلات، بیماری‌ها و بلاهاست. این گونه مشخص می‌شود چه کسانی ایمانشان کامل و همراه یقین است و چه کسانی سست‌ایمان‌اند و قضای الهی را باور ندارند. کسی که راضی به قضای الهی نیست، تحمل مشکلات و بلاها و خطرها را ندارد و از بیماری و فقر می‌ترسد؛ اگر در اداره کار می‌کند، پیوسته نگران برکناری و اخراج خویش است و همواره ترس و نگرانی‌های بیجا او را می‌آزارند؛ اما فرد دارای ایمان و یقین، نگران آنچه رخ می‌دهد نیست؛ زیرا می‌داند آنچه برای او پیش می‌آید، قضای الهی و برخاسته از حکمت اوست و خداوند کاری برخلاف حکمت انجام نمی‌دهد. وی به سبب ایمانی که به قضا و قدر خداوند دارد، از همه تقدیرات و تدبیرهای حکیمانه خداوند راضی است و هیچ نگرانی و مخالفتی ندارد. وی برای آنچه از دست می‌دهد اندوهگین، و از رسیدن به خواسته‌هایش سرمست نمی‌شود؛ زیرا می‌داند که همه آنها تقدیر خداوند است و خارج از اراده و مشیت او نیست.

«مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ

برحسب وظیفه‌ای که خداوند بر عهده او نهاده، اگر مریض شد نزد طبیب می‌رود و دارو مصرف می‌کند؛ اما معتقد است شفا دهنده خداوند است. چنان که حضرت ابراهیم علیه السلام فرمود: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا مَرَضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ» (شعراء: ۷۸-۸۰)؛ آن که مرا آفرید؛ پس همو مرا راه می‌نماید، و آن که طعام و آشامیدنی‌ام دهد، و چون بیمار شوم به‌بودم بخشد. وقتی در نماز می‌گوییم: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» (حمد: ۵)؛ یعنی خدایا، من توان و نیرویی را که در اختیارم نهاده‌ای به‌کار می‌گیرم؛ اما در بسیاری موارد این نیرو کفایت نمی‌کند و نیاز به کمک تو دارم. این حالت همان توکل یا «توحید در استعانت» و ناشی از یقین به خداوند و صفات افعالی اوست. کسی که بر خداوند توکل دارد به اسباب ظاهری تکیه ندارد. در راستای انجام وظیفه‌اش از اسباب ظاهری استفاده می‌کند؛ اما اعتقاد و امید او فقط به خداوند است. اگر مصیبتی به او رسید، ناراحت نمی‌شود و اگر چیزی از دستش رفت یا به خواسته‌اش نرسید، نگران نمی‌گردد و چون به تدبیر و تقدیر الهی یقین و اعتماد دارد، از کسی و چیزی نمی‌ترسد. او به وظیفه‌اش عمل می‌کند و از دشمنی‌ها و کارشکنی‌ها و موانعی که بر سر راهش ایجاد می‌کنند، باکی ندارد و آرامش بر دل او حکم فرماست.

ب) تسلیم در برابر خداوند

رکن دوم ایمان و یقین، تسلیم در برابر خداوند است که از ایمان و یقین به ربوبیت تشریحی خداوند ناشی می‌شود. کسی که به ربوبیت تشریحی خداوند ایمان دارد، به همه وظایف و تکالیف دینی‌اش عمل می‌کند؛ اما کسانی که ربوبیت تشریحی خداوند را باور ندارند، می‌گویند انسان آزاد است تا به هرچه عقلش تشخیص می‌دهد، عمل کند. این دسته، اگر خود را مسلمان هم بدانند، تکالیف الهی را سبب محدودشدن آزادی خود می‌دانند؛ یعنی اگر دلشان خواست و عقلشان درستی تکلیفی را تشخیص داد، به آن عمل می‌کنند؛ مثلاً اگر دلشان خواست نماز می‌خوانند و اگر نخواستند، نماز نمی‌خوانند؛ در صورتی که در پرتو یقین و ایمان به ربوبیت تشریحی خداوند، حق آزادی انسان بی‌حد و حصر نیست و با تکالیفی که خداوند معین کرده است، محدود می‌شود. مؤمن واقعی با همه وجود تسلیم اوامر و نواهی خداوند می‌گردد و اگر خداوند کاری را حلال دانست، آن را

منابع.....

طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۹۰، *المیزان*، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
 کلینی، محمدبن یعقوب، ۱۳۶۲، *کافی*، تهران، اسلامیه.
 مجلسی، محمدباقر، بی‌تا، *بحارالانوار*، تهران، اسلامیه.

وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ (حدید: ۲۲ و ۲۳)؛ هیچ مصیبتی در زمین [چون تنگدستی و سختی و قحطی] و نه در جان‌هایتان [چون بیماری و اندوه] نرسد، مگر پیش از آنکه آن را پدید آوریم در نوشته‌ای است، این بر خدا آسان است؛ تا بر آنچه از دست شما رفت اندوه مخورید و برای آنچه به شما داد شادمان نشوید و خدا هیچ گردنکش خودستا را دوست ندارد.

در روایتی زراره از امام صادق ع روایت می‌کند که امیرمؤمنان ع فرمود: «لَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ طَعْمَ الْإِيمَانِ حَتَّى يَلْعَمَ أَنْ مَا أَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ وَمَا أَخْطَاهُ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيبَهُ» (کلینی، ۱۳۶۲، ج ۲، ص ۵۸، ح ۴)؛ هیچ‌یک از شما مزه ایمان را نچشند تا آنکه بدانند آنچه به او رسیده است ممکن نبود که و به او نرسد و آنچه به او نرسیده ممکن نبود که به او برسد [زیرا قوه‌ای قادر و حکیم و مهربان، عهده‌دار اداره این جهان است و مواهب و عطایای خویش را طبق مصلحت و ظرفیت افراد تقسیم می‌کند].

کسی که قضا و قدر الهی را باور دارد و یقین دارد خداوند امور عالم را تدبیر می‌کند، می‌داند آنچه به او رسیده است و در اختیارش قرار گرفته، به صلاح او بوده؛ از این رو خداوند آن را در اختیارش قرار داده، و ممکن نبود در اختیارش قرار نگیرد. پس باید خداوند را به پاس آن نعمت‌ها شکر گوید. در مقابل، بر این باور است که آنچه بدان دست نیافته، مصلحت نبوده در اختیارش قرار گیرد و هرگز بدان نمی‌رسید. بنابراین، اندوهگین نمی‌شود و به وظیفه‌اش عمل می‌کند و کارها را به حکیم قادر و مدبر عالم وامی‌نهد. در روایتی پس از بیان مرتبه اسلام، ایمان، تقوا و یقین، ارکان یقین نیز بازگو شده است. در آن روایت از امام باقر ع درباره اسلام و ایمان پرسیده شد، آن حضرت در پاسخ فرمودند: «إِنَّمَا هُوَ الْإِسْلَامُ وَالْإِيمَانُ فَوْقَهُ بَدْرَجَةٌ وَالتَّقْوَى فَوْقَ الْإِيمَانِ بَدْرَجَةٌ وَالْيَقِينُ فَوْقَ التَّقْوَى بَدْرَجَةٌ وَلَمْ يُقَسِّمْ بَيْنَ النَّاسِ شَيْءٌ أَقْلٌ مِنَ الْيَقِينِ. قَالَ: «قُلْتُ فَأَيُّ شَيْءٍ الْيَقِينُ؟» قَالَ: «التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ وَالتَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَالرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَالتَّقْوِيضُ إِلَى اللَّهِ» (مجلسی، بی‌تا، ج ۷۰، ص ۱۳۸، ب ۵۲، ح ۴)؛ امام باقر ع فرمود: ایمان یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر می‌باشد و یقین یک درجه بالاتر از تقواست و بین مردم چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است». گوید: «عرض کردم یقین چیست؟» فرمود: «توکل بر خدا و تسلیم در برابر خداوند و رضا به حکم او و تفویض و واگذاری کارها به اوست».